



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: استعمال

تاریخ: ۹ آذر ۱۳۹۲

موضوع جزئی: مطلب چهارم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد (مقام چهارم)

مصادف با: ۲۶ محرم الحرام ۱۴۳۵

جلسه: ۳۵

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

آخرین بحثی که از مبحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد باقی مانده بحث از استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن است، ما تا اینجا در سه مقام بحث کردیم، نتیجه مقام اول این بود که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد عقلاً ممتنع نیست، ادله قائلین به امتناع مورد بررسی قرار گرفت و اشکالات آن ادله بیان شد، پس در مقام اول بحث که سخن از امکان یا امتناع چنین استعمالی بود نتیجه این شد که این استعمال عقلاً هیچ محذوری به دنبال ندارد. در مقام دوم نتیجه این شد که چنین استعمالی فی نفسه از نظر قواعد ادبی و از نظر وضع و واضع مشکلی ندارد، یعنی نه وضع عدم صحت استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را اقتضاء می‌کند و نه واضع چنین شرطی کرده لکن اگر قواعدی استخدام شود که از یک لفظ چند معنی توسط متکلم اراده شده باشد اشکالی ندارد کما اینکه در بعضی موارد این اتفاق افتاده، پس در مقام دوم بحث که بحث از صحت و بطلان استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد بود نتیجه این شد که چنین استعمالی صحیح است. در مقام سوم بحث این بود که حال که چنین استعمالی ممکن است و در بعضی از موارد چنین استعمالی صحیح و مجاز است سؤال این است که اگر یک لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شد آیا چنین استعمالی حقیقی است یا مجازی؟ ما نظر صاحب معالم را ذکر کردیم که ایشان می‌گفت استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در مفرد حقیقت ولی در تشبیه و جمع مجاز است. لکن کلام ایشان را رد کردیم و گفتیم فرقی بین مفرد و تشبیه و جمع از این جهت نیست و نتیجه این شد که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد هم در مفرد و هم در تشبیه و جمع حقیقی است.

مقام چهارم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن

همان گونه که گفته شد مرحوم آخوند قائل به امتناع شده و ادله‌ای را بر استحاله استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد بیان کرد ولی ما ادله ایشان را مورد اشکال قرار دادیم، ایشان چون قائل به استحاله چنین استعمالی شده لذا توهمی را مطرح کرده و در صدد پاسخ آن بر آمده و آن توهم این است که ممکن است کسی بگوید استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن اتفاق افتاده و از یک لفظ چند معنی اراده شده است مبنا و منشأ این توهم هم روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه قرآن دارای ظاهر و باطن است «له ظاهر و باطن» یا روایاتی که برای قرآن هفت بطن یا هفتاد بطن ذکر می‌کند لذا ممکن است این توهم را ایجاد کند که اگر قرآن دارای یک ظاهر و یک باطن یا هفت باطن یا هفتاد باطن است معنایش این است

که الفاظ قرآن در اکثر از معنای واحد استعمال شده‌اند و حداقل این است که الفاظ قرآن یک ظاهر دارد و یک باطن و این در مورد کل قرآن است نه موارد خاص، لذا مقتضای روایات فوق این است که تمام الفاظ قرآن در اکثر از معنای واحد استعمال شده‌اند پس استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در قرآن واقع شده است.

به نظر ایشان این متوهم در واقع می‌خواهد نتیجه بگیرد که اگر در قرآن که لفظ مشترک نیست و الفاظ قرآن الفاظ غیر مشترک است چنین استعمالی واقع شده باشد معنایش این است که در الفاظ مشترک به طریق اولی لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال می‌شود.

پاسخ مرحوم آخوند:

مرحوم آخوند در پاسخ از این توهم در روایات مورد استناد دو احتمال داده و با بیان این دو احتمال این توهم را رد می‌کند:

احتمال اول:

اساساً آنچه این روایات بر آن دلالت می‌کند با بحث ما موضوعاً متفاوت است، محل بحث ما آنجایی است که یک لفظ در دو معنی به صورت مستقل و در عرض هم استعمال شود و تقدم و تأخری بین معانی نباشد، یعنی یک لفظ استعمال و یک معنی استقلالاً و هم‌زمان با آن معنایی دیگر استقلالاً اراده شود و هیچ طولیتی بین این دو معنی نباشد، پس اساس بحث ما این است که دو معنی استقلالاً و در آن واحد اراده شود اما این روایات به امر دیگری اشاره دارند و آن این است که منظور از باطن آن معانی است که مقارن با این الفاظ هستند در حالی که هیچ ارتباطی نه لفظاً و نه معنیاً با آن الفاظ ندارند، یعنی لفظی در قرآن آمده و یک معنایی دارد و بین آن لفظ و معنی ارتباط است اما باطن اصلاً معنایی است که مرتبط با لفظ و معنای آن نیست بلکه فقط مقارن با لفظ و معناست، یعنی متکلم در کنار استعمال لفظ در معنای خودش اراده‌اش به این معنای باطنیه هم تعلق گرفته بدون اینکه هیچ ارتباطی بین آن معانی مقارن، با این معنی یا خود این لفظ باشد و صرفاً مقارنت است.

احتمال دوم:

معنای باطنیه در واقع همانند مدلول التزامی نسبت به مدلول مطابقی هستند یعنی مثلاً اگر لفظی در معنایی استعمال شود یک مدلول مطابقی دارد که آن مدلول مطابقی همان معنایی است که لفظ برای آن وضع شده است، حال اگر قرینه‌ای هم کنار آن باشد معنای مجازی خواهد بود اما مدلول التزامی به لازمه معنی اطلاق می‌شود نه خود معنی که لفظ برای آن وضع شده است، مدلول التزامی معمولاً رتبتاً متأخر از مدلول مطابقی است، در اینجا هم روایاتی که می‌گویند قرآن یک ظاهر دارد و یک باطن حاکی از این است که قرآن یک مدلول مطابقی دارد و یک مدلول التزامی، لذا استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد پیش نخواهد آمد؛ چون لفظ فقط در مدلول مطابقی خود استعمال می‌شود و آنچه مستعمل‌فیه است مدلول مطابقی است و مدلول التزامی اصلاً مستعمل‌فیه نیست، پس «له ظاهر و باطن» به این معناست که الفاظ قرآن یک مدلول مطابقی

دارد که معنای ظاهری لفظ است ولی این لفظ دارای مدالیل التزامی هفت یا هفتادگانه است لذا الفاظ قرآن از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست؛ چون الفاظ قرآن فقط در مدالیل مطابقی خود استعمال شده و موضوعه آنها فقط مدلول مطابقی آنهاست و مدالیل التزامی اصلاً مستعمل فیہ الفاظ قرآن نیستند.

بررسی کلام مرحوم آخوند:

حال باید ببینیم آیا پاسخ مرحوم آخوند از این مطلب درست است یا نه؟
به نظر می‌رسد دو احتمالی را که مرحوم آخوند ذکر کرده باطل است:

بررسی احتمال اول:

اولاً: احتمال اول خلاف ظاهر روایات است، وقتی در روایات گفته می‌شود «له ظاهر و باطن» ظاهرش این است که یک لفظ دارای یک معنای ظاهری است و همان لفظ دارای یک معنای باطنی است، یعنی از این لفظ یک معنای باطنی اراده شده پس معانی باطنیه با خود لفظ ارتباط دارند و اینکه مرحوم آخوند ادعا می‌کند معانی باطنیه صرفاً مقارن با معنای لفظ هستند و هیچ ارتباطی بین آنها و لفظ نیست صحیح نیست. این ادعا با ظاهر روایاتی که می‌فرماید: «ان القرآن له ظاهر و باطن» سازگار نیست چون این روایات دال بر این است که الفاظ قرآن یک معنای ظاهری دارند و همان الفاظ یک معنای باطنی هم دارند.

ثانیاً: بعلاوه اگر این مطلب را بپذیریم تالی فاسدی بر آن مترتب می‌شود و آن اینکه این روایات در واقع در مقام تعظیم قرآن وارد شده‌اند، یعنی خواسته‌اند عظمت قرآن را بیان کنند که قرآن اینقدر عظیم است که یک معنای ظاهری دارد و هفت یا هفتاد معنای باطنی دارد که هر کسی نمی‌تواند به آن دسترسی پیدا کند لذا این روایات در مقام تعظیم و اجلال قرآن است اما طبق احتمالی که مرحوم آخوند دادند که منظور از معانی باطنیه آن معانی است که صرفاً مقارن با معنای ظاهری الفاظ هستند و هیچ ارتباطی با الفاظ ندارند عظمت قرآن استفاده نمی‌شود، اینکه گفته شود لفظ در یک معنی استعمال شده ولی مقارن با آن چند معنای دیگر هم از آن لفظ اراده شده مختص به الفاظ قرآن نیست بلکه هر متکلم دیگری هم می‌تواند این کار را بکند و بگوید من یک لفظ را استعمال می‌کنم که بر یک معنی دلالت دارد اما در کنار آن چند معنای دیگر را هم اراده می‌کنم که فقط مقارن آن هستند ولی هیچ ربطی بین آنها و لفظ نیست. این هیچ عظمتی را نمی‌رساند بلکه عظمت زمانی است که یک لفظی استعمال شود و از همان لفظ چند معنی اراده شود که این قابلیت در لفظ، معنی و متکلم را می‌طلبد یعنی متکلم باید الفاظی را استخدام کند که در آن واحد قابلیت داشته باشند چند معنی از آن لفظ اراده شود. پس احتمال اول ضمن اینکه مخالف ظاهر روایات است با مقام صدور این روایات هم قابل جمع نیست؛ چون این روایات در مقام تعظیم قرآن هستند در حالی که اگر این احتمال پذیرفته شود به هیچ وجه بر تعظیم قرآن دلالت نخواهد کرد.^۱

بررسی احتمال دوم:

^۱. محاضرات، ج ۱، ص ۲۱۳.

احتمال دوم این بود که الفاظ یک معنای ظاهری دارند و چند معنای باطنی و نسبت معانی باطنی به معنای ظاهری نسبت مدالیل التزامی به مدلول مطابقی است. این احتمال از طرف محقق خوبی پذیرفته شده، چون استعمال لفظ فقط در معنای مطابقی استعمال محسوب می‌شود و مستعمل^۱ فیه یکی است که مدلول مطابقی است و مدالیل التزامی مستعمل^۲ فیه محسوب نمی‌شوند پس چنین استعمالی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نخواهد بود.

اما به نظر می‌رسد این احتمال هم تمام نباشد، چون:

اولاً: خلاف ظاهر روایات است، روایات ظهور در این دارد که این الفاظ دارای یک معنای ظاهری است و هم‌زمان معانی باطنی را هم می‌رساند، اینکه بطون همان مدالیل التزامی یا لوازم باشند از این روایات استفاده نمی‌شود بلکه معنای این روایات این است که معانی باطنیه هم از لفظ اراده شده و گویا لفظ در آن معنای باطنی هم بکار رفته لکن هر کسی نمی‌تواند آن را بفهمد.

ثانیاً: بر فرض این مطلب را بپذیریم که مراد از معانی باطنیه همان مدالیل التزامی هستند این را فقط در بعضی از موارد می‌توان پذیرفت و در همه موارد نمی‌توان آن را پذیرفت، مثلاً در آیه شریفه «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» معنای ظاهری «لؤلؤ و مرجان» معلوم است اما ذیل این آیه روایت شده که منظور از «لؤلؤ و مرجان» امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌باشد، یا در مورد «مرج البحرين يلتقيان» روایت شده که منظور از «بحرین» علی (ع) و فاطمه زهرا (س) است، لذا نمی‌توان گفت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مدلول التزامی لؤلؤ و مرجان هستند، مدلول مطابقی لؤلؤ و مرجان معلوم است و این گونه نیست که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مدلول التزامی این دو هستند. لذا هر دو احتمالی که مرحوم آخوند برای پاسخ به این توهم ذکر کردند محل اشکال است.

«والحمد لله رب العالمين»